

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی کلام مرحوم صاحب منتقى الاصول در این که مراد از رفع، رفع واقعی است

کلامی که در بحث مراد از رفع در حدیث رفع که آیا رفع ظاهری است و یا واقعی؟ باقی مانده، کلامی است که صاحب منتقی الاصول در جلد چهارم صفحه 376 بیان فرموده‌اند. ایشان می‌فرمایند: کلمه رفع در این حدیث به قرینه سائر فقراتی که در حدیث وجود دارد، به بقرینه هشت مورد دیگری که هست، ظهور در رفع واقعی دارد؛ به این معنا که حدیث رفع دلالت دارد کسی که نسبت به حکم واقعی جاهل و شاک است، فعلیت حکم واقعی از او برداشته می‌شود؛ اصل حکم به نحو انشاء و شأنیست باقی است، اما این مرتبه حکم که عبارت از فعلیت آن باشد، از او برداشته می‌شود. بنابراین، ایشان می‌فرماید: مراد از رفع آن‌طور که مرحوم آخوند و آقای خوئی و بعضی دیگر فرموده‌اند رفع ظاهری نیست. اگر رفع ظاهری مراد باشد، معنایش این است که حکم واقعی با همه مراتب و مراحل موجود است، اما آن حکم واقعی الآن در ظاهر برداشته شد.

لیکن ایشان می‌فرمایند مراد از رفع، رفع واقعی است؛ منتها رفع واقعی یعنی مرحله فعلیت حکم منوط به علم مکلف به حکم است؛ اگر مکلف جاهل باشد، اصلاً حکم برای او فعلیت پیدا نمی‌کند. دقت بفرمایید که فرق بین این قول و قول به رفع ظاهری این است که بنا بر این قول دیگر نیازی به جمع بین حکم واقعی و ظاهری نداریم؛ می‌گوییم يك حکم واقعی در واقع موجود است؛ انشاء و جعل شده، اما مرتبه فعلیت آن مشروط به این است که مکلف به آن علم پیدا کند. در اینجا ما دو حکم، یکی واقعی و یکی ظاهری، نداریم تا بحث جمع بین حکم واقعی و ظاهری مطرح شود. اما اگر گفتیم این رفع، رفع ظاهری است، آن وقت می‌گوییم يك حکم واقعی و يك رفع ظاهری داریم؛ و جمع بین این رفع ظاهری و حکم واقعی به چه نحوی است؟ این فرقی است که در اینجا وجود دارد. ایشان می‌فرماید: اینجا دو مطلب را باید مورد توجه قرار دهیم.

مطلب اول این است که حرف ما بر خلاف حرف مشهور اصولیین و بلکه قریب به اتفاق اصولیین است. اصولی‌ها قائل‌اند که احکام واقعی بین عالم و جاهل مشترک است؛ و این قاعده همان‌طور که در جای خودش گفته شده و ما هم مکرر گفتیم، منظور احکام واقعی با فرض فعلیتشان است؛ و ادعا می‌کنند اخبار متواتره‌ای وجود دارد که بر این مدعا دلالت دارد.

ایشان می‌فرمایند اولاً در میان روایات چنین چیزی نداریم؛ «فلیس فی الأخبار عین ولا أثر»؛ بعد می‌فرمایند: اگر بعضی از روایات هم باشد که از آنها اشتراک بین عالم و جاهل استظهار شود، مختص به موارد شبهات موضوعیه است. بنابراین، ایشان با این مطلب مخالفت می‌کنند که چه کسی گفته احکام بین عالم و جاهل مشترک است. احکام شرعیه در مرحله انشاء و جعل، بین عالم و جاهل مشترک است، اما در مرحله فعلیت مشترک نیست. در نتیجه، این اشکال با این بیان جواب داده می‌شود.

اشکال دوم این است که قول شما مستلزم تصویب است و تصویب بالاجماع باطل است. در جواب می‌فرمایند: نه، این کلام ما مستلزم تصویبی که اجماع بر بطلانش داریم، نیست؛ اگر ما بگوییم با اماره‌ای که قائم می‌شود، خداوند حکم واقعی را بر طبق

این اماره قرار می‌دهد، تصویبی می‌شود که بر بطلانش اجماع است؛ این که بگویم هر اماره‌ای نزد هر مجتهدی قائم شد، شارع وفقاً للاماره حکمی را در واقع جعل می‌کند؛ اما اگر گفتیم شارع يك حکم واقعی دارد و می‌گوید اینها الناس مرحله فعلیت این حکم واقعی مشروط به علم است، دیگر مستلزم تصویب نمی‌شود؛ چون واقع تغییر پیدا نمی‌کند؛ واقع ثبات دارد و ثباتش هم باقی می‌ماند.

نتیجه این می‌شود که ایشان می‌فرمایند علم به انشاء اخذ شده در مرحله فعلیت، اگر علم به انشاء برای خود انشاء بخواهد اخذ شود، محال است و دور لازم می‌آید؛ اما اگر علم به انشاء اخذ شود برای مرحله دیگری به نام فعلیت، دیگر استحاله ندارد. لذا، می‌فرمایند: ما معتقد هستیم احکام شرعیه بین العالم و الجاهل مشترك نیست. قرینه اول بر رفع ظاهری این مطلب مسلم عند المشهور بود که چون احکام بین العالم و الجاهل مشترك است، قرینه می‌شود که رفع را در اینجا رفع ظاهری قرار دهیم. و قرینه دوم، اطلاقی بود که مرحوم شهید صدر (رض) در «ما لا يعلمون» ادعا کردند.

حال، اگر کسی یکی از این دو قرینه را قبول کرد یا هر دو را قبول کرد، نتیجه این است که رفع در حدیث رفع را باید به رفع ظاهری معنا کند؛ اما اگر کسی هر دو قرینه را انکار کرد و گفت احکام بین عالم و جاهل مشترك نیست؛ ما این قضیه را قبول نداریم، هم‌چنین اطلاقی که مرحوم صدر ادعا کرد مبني بر آنکه «ما لا يعلمون» اعم از جایی است که تکلیفی در واقع ثابت باشد یا ثابت نباشد؛ همان‌طور که ما در جلسه گذشته بیان نمودیم حدیث رفع فقط در مقام بیان این است که احکام واقعیه را شارع برای جاهل چه کار می‌خواهد بکند؟! شارع اصلاً نظری ندارد که اگر در واقع حکمی هم نیست، در اینجا بخواهد احتیاط را واجب کند یا نکند! شارع می‌گوید من در شریعت خودم در واقع احکامی را قرار داده‌ام، و باید تکلیف آدم جاهل را نسبت به این احکام موجود روشن کنم. کجای این حدیث اطلاق دارد که بگوییم «ما لا يعلمون» اعم است از تکلیفی که در واقع ثابت است یا تکلیفی که در واقع ثابت نیست.

این اطلاق، بسیار دور از ذهن است؛ و روشن است در این حدیث، پیامبر اکرم در مقام بیان این جهت نیست. لذا، اگر کسی آمد و هر دو قرینه را انکار کرد، دیگر ظاهراً راه سومی - این مقدار که ما دقت کردیم؛ و کلمات را دیدیم - وجود ندارد برای اینکه بگوییم مراد از رفع در این حدیث، رفع ظاهری است. دو دلیل هم که قبلاً عرض کردیم در کلمات مرحوم عراقی بود و آن دو دلیل را پذیرفتیم؛ یکی مسئله امتنان بود و یکی هم دلیل عرفی بود؛ ما آن دو دلیل مرحوم عراقی را پذیرفتیم؛ اما این دو قرینه را نپذیرفتیم؛ و نظرمان در بحث اشتراك احکام بین عالم و جاهل همین نظر ایشان است و اگر یادتان باشد، قبلاً در بحث آیات برائت، در آیه (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) نیز به این مطلب اشاره کردیم. و اشکالی که بر صاحب منتقی وارد است، همین است که ایشان بحث را برای اثبات رفع واقعی منحصر کرده به اینکه بیاید این قضیه مشهور را انکار کند. این بحث را شنبه تمام خواهیم کرد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.